

تکاپوی بازار پس از دو عید کرونایی

موج اول خرید نوروزی



● یوسف حیدری

از پله‌های ایستگاه ۱۵ خرداد مترو که بالا می‌آیی انگار وارد دنیای دیگری می‌شوی. پیاده‌رو مملو از جمعیت است و برای ادامه مسیر مجبوری از وسط خیابان عبور کنی. خیلی‌ها همان اول کار چند ثانیه می‌خکوب می‌شوند و جمعیت را نگاه می‌کنند. زن دست همسرش را محکم می‌کشد و می‌گوید بیا برویم اینجا خیلی شلوغ است. وسط هفته و این همه جمعیت؟! مرد با اشاره به ماسک‌های روی صورت‌شان می‌گوید به خاطر کرونا دو سال است خرید عید نداشته‌ایم، حالا نگران نباش

جاهای خیلی شلوغ نمی‌رویم. «حراج گرمکن زیر قیمت بازار، فقط ۳۵۰ هزار تومان. آقا بیا این‌ور بازار مانتو فقط ۳۵۰. حراج واقعی یعنی همین.» سه مرد روی میز آهنی مقابل مغازه نزدیک چهار راه گلوبندک ایستاده‌اند و لباس و مانتو دردست چنان داد می‌زنند که صدای‌شان را از دور هم می‌توانی بشنوی. موج جمعیت از همان اول بازار راه می‌افتد و جلوی هر مغازه بخشی از آن متوقف می‌شود. بساط غذاخوری‌های خیابانی هم داغ است و خیلی‌ها روی نیمکت‌های وسط بازار مشغول غذا خوردن و خستگی درکردن هستند. زنی شلوارهای روی میز را یکی یکی برمی‌دارد و آن را مقابل پسر هفت ساله‌اش می‌گیرد: «آقا به نظر شما اندازه ش می‌شه؟» فروشنده جواب می‌دهد بله خانم اگر نشد تا ۲۲ ساعت عوض می‌کنیم. زن که انگار خیالش راحت شده شلوار را برمی‌دارد و کارت بانکی‌اش را از زین جمعیت به فروشنده می‌رساند: «اسفند که می‌رسد انگار همه عجله دارند زودتر خرید عیدشان را بکنند، البته دوسال عید نداشتیم و از خرید عید هم خبری نبود.»

زن نایلون خریدهایش را زمین می‌گذارد تا نفسی تازه کند. با اشاره به جمعیت که هر لحظه بیشتر می‌شود می‌گوید: «مردم عید امسال می‌خواهند تلافی دوسال خانه نشستن را دربیاورند. ما از ترس کرونا نوروز ۹۹ و ۴۰۰ جایی نرفتیم و خرید عید هم نداشتیم. فقط به پدر و مادرمان سر زدیم و تعطیلات را خانه ماندیم. همه ما از روزهای پایان سال و خرید عید خاطرات خوبی داریم، اما کرونا دوسال ما را از این روزها دور کرد؛ امسال شرایط زیاد فرق نکرده، ولی همین زن سه دوز واکسن خیال‌مان را کمی راحت کرده و سعی می‌کنیم ماسک بزنیم و مراقبت باشیم. پسر هم خیلی خوشحال است به بازار آمده‌ایم، البته قیمت‌ها خیلی بالاست. مجبورم فقط برای پسر لباس بخرم.»

پاساژ معروف بازار شلوغ‌تر از همیشه است. این را متصدی آسانسور پاساژ می‌گوید و تأکید می‌کند اگر مغازه‌داری هم گفت اوضاع خوب نیست و فروش نداریم باور نکنید: «من هر روز با این آسانسور مشتری‌ها را بالا و پایین می‌برم و می‌دانم چقدر خرید می‌کنند.» هر طبقه‌ای که بالا می‌روی تعداد مشتری‌ها

وقتی این مردم را می‌بینم که برای خرید می‌آیند حس خوبی پیدا می‌کنم. اینجا زندگی جریان دارد. اگر کرونا و ماسک نبود می‌شد لبخندشان را هم ببینی و انرژی بگیری، البته شرایط اقتصادی مردم را تحت فشار قرار داده و خیلی‌ها با حداقل خرید به خانه برمی‌گردند. امیدوارم سال دیگر کرونایی نباشد و اوضاع اقتصادی مردم بهتر شود



زیاد نیست برای همین سعی کردیم پوشاک را با قیمت پایین بفروشیم. شاید کیفیتش زیاد بالا نباشد اما به هرحال با جیب مردم سازگاری دارد. مردم هم استقبال می‌کنند و چندتا چند تا می‌خرند.»

پسر بچه اسباب بازی حباب ساز را جلوی چشم عابران می‌گیرد و حباب‌ها را به طرف‌شان فوت می‌کند: «بیا عیدی بچه‌ات را ارزان بخر. بیا دل بچه‌ات را شاد کن!» مردم بی‌اعتنا از کنارش رد می‌شوند و پسر با چشم، کودکانی را دنبال می‌کند که با پدر و مادرشان برای خرید آمده‌اند. صدای ساز و آواز مرد میانسال در سبزه میدان توجه خیلی‌ها را جلب می‌کند. چند نفری هم ترانه‌های محلی او را زمزمه می‌کنند و پا به پای او می‌خوانند. مرد از نوروز می‌خواند و به مردم تبریک می‌گوید. چند نفر با گوشی موبایل مشغول فیلمبرداری می‌شوند و لبخند می‌زنند. تراکم جمعیت در ورودی بازار کفایش‌ها هر لحظه بیشتر می‌شود. اینجا خبری از کفایش نیست و فقط نامی از آن مانده است. در بازار کفایش‌ها از وسایل ساده آشپزخانه بگیر تا پوشاک و پارچه و لوازم آرایشی و بهداشتی و هر چیزی که فکرش را بکنی پیدا می‌شود. چند قدمی که داخل بروی می‌توانی دیوارهای دود گرفته و مغازه‌های تیمچه حاجب‌الدوله را که ۲۳ بهمن ماه ۱۴۰۰ طعمه حریق شد ببینی.»

همه مغازه‌دارهای بازار چشم‌شان به شب عید است. آتش سوزی تیمچه حاجب‌الدوله برای مغازه‌دارانی که دارایی‌شان در این آتش سوخت خیلی گران تمام شد. برای اطفای حریق یک روز بازار کفایش‌ها تعطیل شد و خدا را شکر مأموران آتش‌نشانی موفق شدند آتش را خاموش کنند. محمد یکی از مغازه‌داران بازار کفایش‌ها می‌گوید: «برای خیلی از مردم خرید تفریح است. شاید پول زیادی نداشته

باشند اما ترجیح می‌دهند بازار بیایند و گشتی بزنند. به هرحال قیمت‌ها در بازار ارزان‌تر از بیرون است. همین ترمه‌ها را می‌بینی؟ خیلی‌ها برای سفره هفت سین ترمه می‌خرند. همین ترمه را ۲۰ درصد ارزان‌تر از بیرون می‌فروشیم، البته این روزها کار و کاسبی بساطی‌ها بیشتر از مغازه‌هاست. شما ببین توی همین راسته چند نفر بساط کرده‌اند و جنس می‌فروشند؛ نه کرایه مغازه می‌دهند، نه هزینه آب و برق. به خاطر قیمت پایین هم مردم از آنها بیشتر خرید می‌کنند. این به ضرر ماست ولی چاره‌ای نداریم. به هرحال آنها هم باید نان سر سفره ببرند.»

مرد روی صندلی نشسته و استراحت می‌کند. با همسر و دخترش برای خرید آمده ولی حوصله همراهی‌شان در این شلوغی را ندارد. می‌گوید: «خیلی سخت است بخواهی همراه خانواده خرید کنی. صدا تا مغازه می‌روند و لباس پرو می‌کنند. من زود خسته می‌شوم. ترجیح می‌دهم اینجا بنشینم و منتظرشان بمانم. وقتی این مردم را می‌بینم که برای خرید می‌آیند حس خوبی پیدا می‌کنم. اینجا زندگی جریان دارد. اگر کرونا و ماسک نبود می‌شد لبخندشان را هم ببینی و انرژی بگیری، البته شرایط اقتصادی مردم را تحت فشار قرار داده و خیلی‌ها با حداقل خرید به خانه برمی‌گردند. امیدوارم سال دیگر کرونایی نباشد و اوضاع اقتصادی مردم بهتر شود.»

پله‌های ایستگاه مترو را پایین می‌روم. مردم با عجله پله‌ها را پایین می‌آیند تا به قطار برسند. از دور صدای کسانی که مقابل ساختمان دادستانی تهران تجمع کرده‌اند شنیده می‌شود؛ آنها مالیخته‌های یک صرافی هستند و دارایی‌شان را از دست داده‌اند. رفت و آمد مردم و خرید عید برای آنها معنایی ندارد. هر کدام پلاکاردی در دست گرفته‌اند و فریاد می‌زنند: «داد بزن داد بزن پول ما را پس بده.»